

★ فدایی خلق احمد جلیل افشار

۱۳۲۲-۱۳۵۴



احمد در سال ۱۳۲۲ در یک خانواده کارمند متوسط متولد شد. سال های ملی شدن نفت در او که کودکی بیش نبود اثرات مثبتی گذاشت. محیط سیاسی اطراف او و دوستی و معاشرت با بچه های محل ، بخصوص با کلانتری و جزنی ، نقش مهمی در گرایش او به مسائل سیاسی و جریانات مارکسیستی داشت. در سال های ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ این آشنایی ها به همکاری ارگانیک منجر شد. در دبیرستان ادیب تهران با عزیز سرمدی آشنا شد. کار صنفی و سیاسی در بین دانش آموزان و ترتیب اعتصابات و غیره در سازندگی او تاثیر بسزایی داشت. در این دوران او در گروه کوهنوردی کاوه که سعید کلانتری تاسیس کرده بود ، فعالیت می کرد. جمع این ارتباطات موجب شد که او در جریان تدارکات جنبش عظیم ۲۰ دی ۱۳۳۸ محصلین تهران ،

نقش برجسته ای بازی کند و در تعطیل مدارس و کشاندن این تظاهرات به خیابان ها و مقابله با پلیس پیشقدم باشد. احمد در این تظاهرات دوش به دوش عزیز سرمدی ، کلانتری و ... در راس تظاهرکننده ها در خیابان های تهران و در مقابل اداره فرهنگ استان قرار داشت.

در رابطه با این فعالیت ها بارها از دبیرستان اخراج گردید. او همراه رفقاییش در فعالیت های سال های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ که به دنبال تظاهرات ۲۰ دی ماه بوجود آمده بود به صورت سازمانی و با برنامه شرکت می کرد. در این سال ها وی با پشتکار هرچه وافرتری به آموزش تئوریک مارکسیستی پرداخت. در پروسه این آموزش ، جزنی نقش عمده ای داشت. این سال ها هم زمان با فوت پدر و وضع اسف بار اقتصادی خانواده بود و او مجبور می گردد که به جای ادامه تحصیل در تلاش معاش باشد.

در جریان تشکیل گروه سیاسی _ نظامی بیژن در سال ۱۳۴۲ ، احمد از اولین نامزدهای عضویت بود. او که شایستگی خود را طی سال های گذشته در پراتیک نشان داده بود می بایست با گذشتن از یک دوره کار سیستماتیک سازمانی ، در محل مناسب خود قرار بگیرد. مراحل اول و دوم را با سرعت و با موفقیت پشت سر گذاشت و در اوایل سال ۱۳۴۵ به قسمت سوم یعنی به تیم شهر راه یافت. احمد مدت ها بود که از تغییر روش عزیز سرمدی در قبال مسائل سیاسی و فعالیت های روزمره ، سخت متعجب و ناراحت شده بود. عزیز هم از بدبینی رفقاییش و بخصوص احمد نسبت به خود رنج می برد. با انتقال احمد به تیم شهر و هم شدنش با عزیز ، اشک شادی در چشمانش حلقه زد. بزودی احمد به صورت یک کادر حرفه ای درآمد و با رفقا محمد صفاری آشتیانی ، چوپانزاده و سرمدی در یک تیم با صمیمیت هر چه بیشتر مبارزه می کرد.

پس از یورش پلیس به گروه در زمستان ۱۳۴۶ و اعلام وضعیت غیرعادی در گروه ، احمد برای برقراری مجدد تماس های قطع شده در ۲۵ بهمن سال ۱۳۴۶ به سر قرار رفیق حسن ضیاظریفی می رود. اما از آن جایی که رفیق حسن توسط عباس شهرياری لو رفته و تحت نظر پلیس بود ، این قرار نیز لو رفته محسوب می شد و پلیس اقدام به دستگیری هر دو نفر می کند. با وجود این که احمد مسلح به سلاح کمری بود اما به علت غافلگیری موفق به استفاده از سلاح نمی شود. رفیق احمد پس از گذراندن دوره شدید بازجویی و تحمل شکنجه های وحشیانه در دادگاه نظامی به ده سال زندان محکوم می گردد. احمد در زندان نیز نمونه یک مبارز پرشور و شاد بود.

در بهار سال ۱۳۴۸ پس از فرار نافرجام رفقا از زندان قصر ، احمد نیز مانند سایر رفقاییش به زندان اراک تبعید می گردد. احمد به دلیل شکنجه هایی که دیده بود به تدریج دچار سردردهای شدید و از دست دادن بینایی می گردد و به سختی قادر به دیدن می شود. در زندان اراک در میان زندانیان عادی محبوبیت بی نظیری پیدا می کند و دژخیمان رژیم برای شکستن وی متوسل به انواع شکنجه های وحشیانه می گردند اما هیچ یک از این شیوه ها ی کثیف در اراده آهنین او اثری نمی گذارد.

در نیمه اسفند سال ۱۳۵۳ ، پس از اعلام حزب رستاخیز او را بار دیگر در اوین به زیر شکنجه می کشند. سرانجام در تاریخ ۳۰ فروردین ۱۳۵۴ خبر شهادتش در روزنامه های رژیم در کنار ۸ رفیق زندانی دیگرش منتشر می گردد. **یادشان گرامی باد !**

سازمان اتحاد فداییان خلق ایران - ۱۳۸۲